



کشتند و انگار تمام شد؟
خم به ابرو نمی‌آورند؟!
خواهید دید!
زمین زخم خورده
دهان خواهد گشود
هستی‌شان را به کام می‌کشند.
روز رهایی ما نیز می‌رسد!

محاكمه و مجازات آری، مجازات مرگ نه! در نفی استفاده از واژه‌ی "اعدام" و مجازات مرگ

هر سال که به سالگرد به خون خفته‌گان کشتار خونین سال ۶۷ و قتل عام دسته جمعی زندانیان سیاسی و یادمان یارانمان در دهه‌ی شصت در زندان‌های جمهوری اسلامی نزدیک‌تر می‌شویم، برنامه‌های مختلفی در اقصاء نقاط جهان سازمان می‌یابد و تدارک دیده می‌شود.

هر چه از عمر ستم‌کاره و سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی می‌گذرد - جدای از این که ابعاد تازه‌ای از شقاوت و شکنجه و خشونت و کشتار زندانیان سیاسی به دست دژخیمان پاسدار سود و سرمایه آشکار و بر ملا می‌گردد- هر روز نیز کشتار و جنایت تازه‌ای بر پرونده‌ی سیاه و سنگین آن افزوده می‌شود، و تا روزی که این حکومت بر اریکه‌ی قدرت نشسته است پایانی را بر آن متصور نیست.

از این که بازمانده‌گان یا جان بدر بردگان سه دهه حاکمیت دار و کشتار و سنگسار، سعی دارند حافظه‌ی تاریخی خود و جامعه را زنده نگه دارند، و یاد تمامی کشته شدگان راه آزادی و رهایی و سوسیالیسم را عزیز و گرامی بدارند، و با یاد آوری و تکرار این که: "هرگز نمی‌بخشیم و فراموش نمی‌کنیم" با این تلاش و کوشش خود در تداوم راه و جویباری هستند که روزی به دریای پر تلاطم خشم و خروش توده‌ی عظیم رنج و کار می‌پیوندد؛ و آن گاه است که دیگر هیچ سدی را یارای پایداری در مقابل آن نخواهد بود و برگ دیگری از تاریخ کشورمان ورق خواهد خورد.

باری با تمام کوشش و حس مسئولیت و صداقتی که افراد و جریانان انقلابی در برگزاری مراسم یادمان به خون خفته‌گان بیش از سه دهه کشتار خونین آزادی خواهان و کمونیست‌های میهن‌مان بکار می‌گیرند، متأسفانه در برخی موارد به علت بی‌دقتی در انتخاب بعضی از واژه‌ها و عناوین و یا تیتراهای اعلام برنامه، اشتباهی صورت می‌گیرد که اساس صورت مسئله را عوض می‌کند؛ و افسوس بیشتر این که این اشتباه در سال‌های متمادی در حال تکرار است.

من در این مختصر یک مورد مشخص را مطرح می‌کنم، و بعد بحث خود را در موارد دیگر با شما عزیزان در میان خواهم گذاشت. و اما آن مورد مشخص این است: که در بسیاری از تراکت‌ها، اعلامیه‌ها، سایت‌ها و آفیش، برنامه‌های سالگرد به خون خفته‌گان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی و دهه‌ی شصت که باعث و بانی آن کشتار خود رژیم بوده است؛ نوشته می‌شود مثلاً: "یادمان کشتار دهه‌ی ۶۰" یا "مراسم یاد بود کشتار سراسری زندانیان سیاسی در سال ۶۷" یا "به مناسبت بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی" و نمونه‌های دیگری از این دست. این سه نمونه را از سه سایت متفاوت برداشته‌ام.

روشن است که تمام افراد و سایت‌هایی که از چنین جمله‌ها و تیتروهای استفاده می‌کنند، منظورشان یادمان، گرامی داشت یا، یاد بود کسانی است که در دهه‌ی شصت و در کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ جان خود را از دست داده‌اند. خود کشتار که یادمان و یاد بود ندارد؛ یا گرامی داشته نمی‌شود. بلکه یاد کسانی که در آن کشتار از دست رفته‌اند گرامی داشته می‌شود.

مورد دیگر، که طی چند سال گذشته در جلسات سیاسی حضوری و یا پالتاکی آن را مطرح کرده‌ام و صرفن خواسته‌ام باب بحث باز شود و گاهن هم مخاطبین‌ام اصلن متوجه منظورم نشده‌اند و مثلن گفته‌اند: "اسمش چه فرقی می‌کند". کاربرد واژه‌ی "اعدام" است، در رابطه با یاران به قتل رسیده و به خون خفته‌گانمان. در اولین نگاه متوجه می‌شویم انتخاب این واژه هیچ ربطی به ما و زمانه‌ی ما ندارد، اما این که چه کسانی و در چه زمانی و با چه نیتی آن را انتخاب کرده‌اند، حتمن دلایل ویژه‌ای داشته‌اند. با کمی دقت در این واژه در کارد برد گذشته‌اش به مدلول "معدوم" می‌رسیم یعنی نیست و نابود شده؛ مثلن وقتی حکم مرگ سران رژیم دیکتاتوری سابق در رژیم آدمخوار فعلی صادر شد، بعد از اجرای حکم روزنامه‌های رسمی نوشتند: "سران رژیم سابق معدوم شدند." در برابر واژه‌ی "اعدام" در لغت نامه‌ی دهخدا چنین آمده است: "مجازات مرگ: دار زدن یا تیرباران کردن بکیفر جرم. نیست کردن برای کیفر. در حقوق، مجازات اعدام خاص پاره‌ای از جرم‌های جنائی است، یعنی هر جرمی که مجازات آن بر طبق قانون اعدام باشد، آنرا جنایت گویند." خلاصه این که این واژه علاوه بر مشخص کردن نوعی از مجازات، در حکم تحقیر متهم محکوم به مرگ نیز هست، در حالی که برای همگان روشن است، کسانی که در راه آرمان و عقیده‌ای شریف و انسانی مبارزه می‌کنند و زندانی می‌شوند و به مجازات مرگ محکوم و گرفتار می‌آیند، نه تنها هیچ جرم و جنایتی مرتکب نشده‌اند بلکه کشته شدن آنان نیز مساوی با نیست و نابود کردن اندیشه‌هایشان نخواهد بود.

اکنون با این توضیح کوتاه آیا جدن برای آن "شیر کوه آهنین زنان و مردانی که خانه را روشن کردند و فروتنانه به خاک افتادند"، استفاده از واژه‌ی "اعدام" مناسب و جایز است؟ ما که توانستیم طی این سال‌ها واژه‌ی دیگری را که هم چنان در انتخاب و ضرورت کاربرد آن نقشی نداشتیم مثل واژه‌ی شهید عوض کنیم - بگذریم از این که در برخی موارد نیز از واژه‌های نامناسب دیگری به عنوان جایگزین استفاده می‌شود مثل: "جان باختن"، که بار معنایی منفی را در خود حمل می‌کند - آیا کنار گذاشتن واژه‌ی "اعدام" در حالی که معادل‌های دیگری برای آن وجود دارد کار مشکلی است؟ مثل: به خون خفته، مجازات مرگ، تیرباران، کشتار، حلق آویز، سنگسار و یا به قتل رساندن و ... در حالی که معادل "مجازات مرگ" در زبان انگلیسی "Death Penalty"، "Death" برابر مرگ و "Penalty" برابر مجازات (جریمه) است و در برخی زبان‌های دیگر نیز هم چنین است؛ مثل زبان هلندی: "Dood", "Doodstraf" (برابر مرگ و "Straf" برابر مجازات، یا به زبان آلمانی "Die todsstrafe" که به همان مفهوم زبان هلندی است).

در عین حالی که واژه‌ی "اعدام" در ناخودآگاه بسیاری از انسان‌ها تداعی کننده‌ی مجازات جرم‌های جنائی است، عمومن هم تاثیر چندانی در شنونده از اجرای این حکم ایجاد نمی‌کند. اما اگر ما آگاهانه از واژه‌هایی دیگر مثل: تیرباران؛ حلق آویز، به قتل رسیدن و کشتار استفاده کنیم، علاوه بر این که در آگاهی شنونده تاثیر ای بسا تکان دهنده دارد، حس جستجو در چرائی آن و پس از اطلاع از حادثه، حس همدری

و همبستگی به وجود می‌آورد. هم چنین شاید، مخالفت با کاربرد واژه‌ی (اعدام) مخالفت با اجرای این مجازات در مضمون نیز باشد.

مورد دیگر و مهم‌تر اما، خود مجازات مرگ است، همان طور که ما به عنوان انسان‌های مبارز، آزادی خواه و کمونیست با استثمار انسان از انسان مخالف هستیم؛ پس می‌توانیم بپذیریم که با کشتار انسان به دست انسان نیز مخالف باشیم. بحث درباره‌ی مجازات مرگ و موافقت یا مخالفت با آن به نظرم به همان قدمت تثبیت و اجرای این مجازات برمی‌گردد، مثلاً به جرئت می‌توان گفت: اولین کسی که به مجازات مرگ محکوم شده است با آن مخالف بوده است، نورات بعدی خانواده‌ی آن شخص بوده‌اند. سپس اندیش‌گران و روشنفکران زیادی در اقصاء نقاط جهان به مخالفت با آن برخاستند، تا این که امروز تقریباً تمام کشورهای دمکرات بورژوائی و برخی کشورهای دیگر - غیر از امریکا - عملن مجازات مرگ را از سیستم قضائی خود حذف کرده‌اند. یعنی این که بحث به خودی خود تازه نیست؛ منظور من از سطور فوق این است که نمی‌خواهم خودم را درگیر تاریخچه و بحث‌های دراز دامن موافقان و مخالفان مجازات مرگ کرده باشم. بلکه هدف و مخاطبین من رفقا و یاران خودم هستند، چه آنانی که کمونیست‌اند و چه آنان که با هر فکر و مرام دیگری مقام انسان و آزادی آن را ارج می‌نهند، و برای انسان حق حیات قائلند و باور به تاثیر بی‌واسطه‌ی شرایط اجتماعی بر شعور اجتماعی دارند. برای آنان که فکر نمی‌کنند: "انسان در ذات و سرشت خود پلید است و نابکار" و از طریق قانون و کیفر و مجازات می‌شود او را کنترل و هدایت کرد و تغییر شرایط اجتماعی هم هیچ تاثیری بر آن ندارد. هم چون کانت فیلسوف آلمانی قرن هژدهم، که می‌گوید: "از چوب کج و معوجی که انسان ساخته شده است، چیزی کاملن سر راستی نمی‌توان پرداخت". به نظر من اما دشمن درجه یک انسان آن مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است، که استوار بر نابرابری است. انسان استثمار شده هر روز و هر ساعت تحقیر می‌شود. هر روز و هر ساعت مرگ تدریجی را تجربه می‌کند؛ وقتی هر کارگری هر روز ترس از بی‌کاری تهدیدش می‌کند، مدام تحت شکنجه‌ی روانی قرار دارد، در ضمن ناچار است که تن به هر خواسته‌ی پست و بی‌شرمانه‌ی کارفرما در دهد. حتا در همین کشورهای دمکراسی بورژوائی، که به علت مبارزات روشنفکران و کارگران، مجازات مرگ ملغاء شده است - که در نفس خود امری انسانی و مثبت است - اما انسان هنوز تا رسیدن به جایگاه رفیع خویش راه زیادی در پیش دارد. چون که در همین کشورها انسان‌های بی‌شماری به بی‌شرمانه‌ترین شکل استثمار می‌شوند، و استثمار در نهاد خود بدترین توهین و بی‌حرمتی به نوع انسان است. علاوه بر این که ارتش‌های سرکوبگر و متجاوز این کشورها در جنگ‌های ارتجاعی و امپریالیستی هزاران هزار از مردم بی‌دفاع را می‌کشند و لت و پار می‌کنند.

باری، در رابطه با "اعدام"، همان عدم دخالت ما در انتخاب نام‌اش در مورد عمل‌اش هم صادق است. کسانی که موافق مجازات مرگ هستند آیا دلیلی تازه و جدا از آنچه که بدعت گذاران این مجازات در زمان‌های بسیار دور داشته‌اند دارند؟ دلایلی که محور اساسی آن: "ایجاد رعب و وحشت در جامعه"، "برای عبرت دیگران" و هم چنین "تسلیم و اطاعت مردم در مقابل قوانین حکومتی و اراده‌ی آن" است؛ و در حاشیه هم با کشتن "مجرم" "مایه‌ی تسلا‌ی خاطر بازماندگان را فراهم آوردن" دلایل دیگری دارند؟ - غافل از این که موجب آشفته‌گی روحی روانی خانواده‌ی دیگر می‌گردند. یا مثل فروید علت را در "گریزه‌ی ویرانگری انسان" جستجو می‌کنند. و یا به زبان دین باوران "اجرای عدالت" است؟ به راستی آیا با اجرای بی‌رحمانه‌ی مجازات مرگ طی این همه سال، مردم ترسیده‌اند؟ تسلیم شده‌اند؟ عبرت گرفته‌اند؟ و به اعمال و اراده‌ی ظالمانه‌ی حکومت‌ها تن در داده‌اند؟ یا باید توجه به تعریف فیلسوف دیگری

به نام کارل مارکس داشت که بر "نقش مخرب شرایط و عوامل اجتماعی مشخصی که ظرفیت‌های انسانی را می‌سوزانند و فلج می‌کنند" تأکید می‌ورزید. اریک فروم اشاره‌ی جالبی به نگرش مارکس دارد و در ارزیابی از خشونت، دو نوع خشونت کاملن متفاوت را در انسان، از هم جدا می‌کند: "اول، خشونت دفاعی" یا "خوش خیم" که میان انسان و حیوانات دیگر مشترک است و برای بقای فرد و نوع انسان ضرورت دارد و به طور بیولوژیک در هنگام خطر فعال می‌شود و با از میان رفتن خطر فرو می‌نشیند؛ دوم، خشونت "بد خیم" که ویژه‌ی نوع انسان است، وظیفه‌ی دفاعی ندارد و تقریبین در هیچ یک از پستانداران دیده نمی‌شود. این نوع خشونت مبنای بیولوژیک ندارد و جزیی از طبیعت انسانی نیست. اما خشونت نوع اول هر چند در انسان غریزی نیست، اما جزیی از طبیعت انسانی است. اریک فروم می‌گوید: مطالعه‌ی جانوران مختلف نشان می‌دهد که پستانداران و به ویژه پریمات‌ها، هر چند خشونت دفاعی زیادی دارند، اما به اندازه‌ی انسان قاتل و شکنجه‌گر نیستند. او می‌گوید: پارینه‌شناسی، انسان‌شناسی و تاریخ، شواهد فراوانی علیه تزی غریزی بودن خشونت در انسان دارند."

باری، در رابطه با کشته شدن افراد انقلابی و اندیشمند، آیا با کشتن یک جلاد، یک دژخیم، عدالت اجراء می‌گردد؟ اصولن ارزش یک انسان انقلابی و مبارز از نظر نقش و تاثیر گذاری او در جامعه با یک مزدور حکومت‌های ضد مردمی و سرمایه‌داری برابر است؟ به یک معنی آیا قصاص "چشم در برابر چشم" راه حل است؟ اگر از آغاز اجراء این مجازات تا سه دهه‌ی پیش هیچ جمع بندی آماری و تحلیل جامعه‌شناسانه‌ای نداشته باشیم - که داریم - آیا ۳۳ سال حکومت دار و کشتار جمهوری اسلامی پاسخی منفی به سئوالات فوق نیست؟ آیا همین سه دهه به خودی خود و به خوبی نشان نمی‌دهد خشونت حکومتی باعث نوعی خشونت اجتماعی می‌گردد؛ مگر نه این که رژیم جمهوری اسلامی هر چقدر دامنه‌ی بگیر و ببند و کشت و کشتار را گسترش داده است بر عکس دامنه‌ی مبارزه، نا امنی، هرج و مرج و فساد اخلاقی در مقیاس بی سابقه‌ای در جامعه گسترده‌تر شده است. من هر چه فکر می‌کنم هیچ سنخیتی برای خودم و دلایل کسانی که این شرم آورترین نوع مجازات را برای انسان ساری و جاری کرده‌اند پیدا نمی‌کنم. زیرا فکر می‌کنم آنان هم چون تامس هابیس انسان را "جانوری گرگ صفت" می‌پنداشتند و یا مثل نیکولو ماکیاولی یکی از معروفترین نظریه پردازان قدرت مطلقه، که فکر می‌کردند: برای حکومت کردن، قانون کفایت نمی‌کند، بلکه دست بردن به زور ضرورت دارد. او در ضرورت بی‌رحمی می‌گوید: "ترسناک بودن بسیار مطمئن‌تر است تا محبوب بودن" زیرا معتقد است، انسان موجودی است "ناسپاس، دُموی مزاج، فریب کار، ترسو و طمع کار". بی دلیل نیست حکومت مطلقه‌ی ولایت فقیه در ایران علاوه بر قوانین ارتجاعی و ضد بشری خود، برای ترسناک بودن حکومت، در داخل و خارج کشور مخالفین را ترور می‌کند و دست به قتل‌های زنجیره‌ای و "ناموسی" می‌زند.

خب، آیا پاسخ به این سؤال هوش زیادی می‌خواهد: مگر با از بین بردن یک جانی، جنایت پایان می‌پذیرد؟ آیا خلاف کاران معلول علت‌های مشخصی نیستند؟ روشن‌تر بگویم آیا با به خون کشیدن مبارزین، مبارزه پایان می‌پذیرد؟ اصلن از خودمان صمیمانه پرسیده‌ایم چه کسانی، در چه شرایطی و به چه منظوری این مجازات را پی ریخته‌اند؟ اگر تصمیم بر اعمال این مجازات در یک شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دیگری اتخاذ شده است و به یک معنی مربوط به جامعه‌ی کهنه است؛ چرا مدافعین جامعه‌ی امروزی و سازندگان فردا نیز باید بدان باور داشته باشند و خود را وارث آن بدانند، کسانی که مدعی اقتصاد پیش رفته، سیاست پیش رفته و فرهنگ پیش رفته هستند.

و اما سؤال مهم‌تر بنیادین و اساسی‌تر: از آغاز اجرای مجازات مرگ تا کنون در جهان، ما به عنوان جبهه‌ی کار و مبارزین برپائی‌ی جامعه‌ی پیشرو چه نفع و سودی برده‌ایم و دشمنان ما، مدافعین جامعه‌ی کهنه چه سودی برده‌اند؟ ما چه از دست داده‌یم و آنان چه به دست آورده‌اند؟ آیا ملغای مجازات مرگ به معنی عفو و بخشش جنایتکاران است؟ آیا هیچ شکل دیگری از مجازات وجود ندارد؟ آیا علم، دانش و تجربه‌ی انسان‌ها در قرن حاضر، عاجز از اتخاذ تصمیم دیگری است؟ صرفن به عنوان طرح سؤال: آیا در کشورهایی که مجازات مرگ ملغاء شده است، در مقایسه با کشورهایی که آن را اجراء می‌کنند هیچ درس و تجربه‌ای وجود ندارد؟ به چه دلیل پس از اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان مجازات مرگ الغاء شد و به چه دلیل مجددن اجرا گردید؟ و اکنون باز اجرا نمی‌شود. باید ببیندیشیم!

می‌خواهم برای یک لحظه موضوعی را فرض بپنداریم و فکر کنیم جهان از نو شروع می‌شود و هر چه را تا کنون به عنوان تاریخ داشته‌ایم فراموش کنیم. تصور کنیم تاریخ از همین فردا و با همین مناسبات شروع خواهد شد، می‌خواهم دقیق حساب کنیم، در موافقت با مجازات مرگ چه به کف می‌آوریم و چه از کف خواهیم داد، دست و دهانم می‌لرزد بنویسم و بگویم: فرزند کمانگر، چند فعال کرد دیگر، چند نویسنده و خبرنگار، هفت زن منتظر سنگسار، چندین جوان در انتظار روز تولد و هجده ساله شدن و قصاص گشتن ... همه را از کف خواهیم داد. اما در همان عالم فرض و خیال اگر مخالف باشیم و به علت مخالفت ما این مجازات در دنیا اجرا نگردد همه‌شان خواهند بود. چه خوب بود بعد از قیام بهمن ماه با توجه به توانائی و تأثیری که ما (کمونیست‌ها و انقلابیون) در جامعه داشتیم میخ منع مجازات مرگ را در ایران می‌کوبیدیم. حداقل برایش تلاش می‌کردیم پیش گام‌اش می‌شدیم. قصدم برخورد کاسب کارانه نیست که فکر سود و زیان باشم. اما بعضی وقت‌ها دل‌ام برای آنانی که حق‌شان بود امروز در بین ما باشند و نیستند؛ بد جوری تنگ می‌شود؛ خیلی ضرر کردیم.

شاید دلیل موافقین مجازات مرگ در بین اپوزسیون انقلابی و همین رفقای خودم، دغدغه‌ی حکومت آینده‌شان باشد، و بگویند در حال حاضر ما هیچ کاره‌ی دنیا هستیم و هیچ حکومت و محکمه‌ای در دست و اختیار ما نیست، تا ببینیم فردا چه می‌شود آن وقت در مورد لغو یا اجرای مجازات مرگ فکر می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم. پس بگذارید من هم به ایشان بگویم: به موازات آن که با مجازات مرگ مخالفم با حکومت‌هایی که منطبق‌شان برای مخالفین و مجرمین مرگ است نیز مخالفام. و اگر بگویند ما آزادی سیاسی را قبول داریم و هیچ کسی را به جرم عقیده‌ی سیاسی دستگیر زندانی و محکوم به مجازات مرگ نمی‌کنیم، آن وقت باید بگویم معلول را به جای علت گرفته‌اید و "این چه حکومتی است که برای مخالفین و مجرمین هیچ منطقی جز مرگ نمی‌شناسد." و اگر بگویند که ما هر روز با مجازات‌های مرگی که حکومت‌ها انجام می‌دهند شدیدن داریم مخالفت می‌کنیم مخصوصن علیه رژیم جمهوری اسلامی. آن وقت می‌پرسم پس شما از این که جمهوری اسلامی و برخی حکومت که این مجازات را اجراء کنند با آن مخالف‌اید؟ نه با مجازات مرگ. و اگر دو پهلو برخورد کنند و باز موضوع را به آینده واگذار کنند؛ می‌پرسم: در حال حاضر چه منافی دارید که مجازات مرگ را محکوم نمی‌کنید، و خواستار ملغای آن در برنامه‌ی سازمانی و حزبی خود نیستید؟ اگر آینده این قدر برایتان نا روشن است؛ حداقل اجرای آن را به آینده موکول کنید، نه القایش را!!

باری قصدم از بحث در این موارد، خیلی کوتاه‌تر از این بود که اکنون شد؛ ولی برای حسن ختام این مطلب بهتر است به یک نکته‌ی مهم دیگری نیز اشاره کنم، که به مرگ و زندگی انسان بر می‌گردد.

طبیعی است که هر موجود زنده‌ای بخصوص انسان و هر طبقه‌ای برای بقای خود تلاش و مبارزه می‌کند. اکنون دیگر آن فرض را کنار می‌گذارم و پایم را روی زمین قرار می‌دهم: "تاریخ جوامع انسانی، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است". در این مبارزه ضد و خورد، کشتن و کشته شدن اجتناب ناپذیر بوده است و هست. - امیدوارم خوانندگان هوشیار و گرامی با همین اشاره تفاوت کشتن و کشته شدن در نبرد طبقاتی را با حکم "مجازات مرگ" که قاعده‌تن هم در اطاقی در بسته با متهمی دست و دهان بسته و چند شکم گنده بر کرسی قضاوت نشسته صورت می‌گیرد متوجه شده باشند. - من هنوز هم که هنوز است هر چه فکر می‌کنم می‌بینم " دنیا بی لاجوردی‌ها قشنگ‌تر است" امیدوارم رفقای عزیزم و همه‌ی کسانی که دل در گرو جهانی عاری از زندان و شکنجه و کشتار دارند، و همان طور که برای انسان ارزش و احترام قائلند و جامعه‌ی پیش رفته را نیز برای رفاه، سعادت و خوشبختی انسان‌ها می‌خواهند، با برخوردی آگاهانه و خلاق، خود را درگیر این مباحث کنند. باشد تا با همت و هم کاری هم و همه‌ی انسان‌های مبارز، احزاب و سازمانی‌های انقلابی، یک بار برای همیشه موفق به لغو مجازات مرگ در سراسر جهان شویم، و ثابت کنیم انسان پیش رفته‌ی اهل علم و دانش و شناخت در قرن حاضر، نوع نگاه و بینش‌اش به انسان و مشکلات او با تبیین انسان‌های قرن‌های پیشین در شکل و محتوا متفاوت است. در برنامه‌های سازمانی و حزبی خود با افتخار، مجازات مرگ را مربوط به دوره‌ی جهالت انسان معرفی کنیم، و اعلام داریم در مناسباتی که ما برای آن مبارزه می‌کنیم، همه‌ی انسان‌ها حق حیات دارند، و در عین حال هیچ کس حق وارد کردن کوچکترین خدشه‌ای بر آزادی دیگری را ندارد. ستمکاران، استثمارگران و آزار دهندگان انسان دستگیر محاکمه و مجازات خواهند شد.

بدیهی است نوع و شیوه‌ی پیش برد مبارزه‌ی طبقاتی و اشکال آن هم هیچ ارتباطی به لغو مجازات مرگ ندارد، از عالی‌ترین شکل آن (مبارزه‌ی مسلحانه) گرفته تا سایر اشکال متنوع دیگر. بلکه در عرصه عمل و در تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که تاکتیک و استراتژی تعیین می‌شود و گاه یک شکل از مبارزه به عنوان شکل اصلی بر اساس ضرورت و بقای یک تشکیلات الزامی و اجتناب ناپذیر می‌گردد و شعارها معنا و مفهوم پیدا می‌کنند.

جعفر امیری

این بحث ارائه شده است در: چهارمین گردهمایی سراسری در باره‌ی کشتار زندانیان سیاسی در ایران

گوتنبرگ، سوئد - نهم تا یازدهم سپتامبر ۲۰۱۱